



در قم، اما دلش خراسان بود...

او مسافری بی‌قرار از سوی مقصد عشق بود و سلام برادری منتظر را به خواهری دلسوخته رساند و بدرقه راه از خواهر ماه طلب کرد و رفت...

او مسافری بی‌قرار از سوی مقصد عشق بود و سلام برادری منتظر را به خواهری دلسوخته رساند و بدرقه راه از خواهر ماه طلب کرد و رفت...

به گزارش خبرگزاری فارس از قم، از تنگ زمانه به تنگ آمده بود....

ماهی دلش جرعه‌ای آب طلب می‌کرد؛ باله زنان در میان اقیانوس خود را به جلو می‌راند شاید قطره‌ای بیشتر نصیبش شود... لب‌های عطشناکش نشان از تلطی وجودش داشت؛ گویی چند سالی است در حسرت آب مانده است؛ حتی دیگر باران چشمانش نیز او را سیراب نمی‌کرد.

هرم عجیبی داشت؛ با لبانی خندان اما ندبه کنان خود را به ضریح رساند...
نغمه‌ای می‌خواند انگار...

حکایت سال‌ها دوری و عطش؛ معصومه وار و بی‌قرار در پی یافتن چیزی بود، انگار در این زمانه هیچ کس و هیچ چیز را نمی‌دید؛ افق نگاهش تنها به مسیر نور دوخته شده بود.

نزدیک تر رفتم تا شاید تمنای دل سوخته اش را بشنوم...

دیگر صدایی نمی‌آمد! انگار نفس هم در قفس سینه اش حبس شد!

خیره به ضریح؛ با چشمانی پر از شوق حضور و دلی امیدوار.

رنج زمانه در نگاهش موج می‌زد؛ اما شکوه‌ای بر لب نداشت.

نزدیک تر شدم....

حالتی عجیب داشت؛ بی‌قرار بود، بی‌قرار؛ انگار حامل پیامی بود.

ناگاه در ازدحام جمعیت گم شد! همه جا به دنبالش گشتم...

ساعتی بعد کنار ضریح یافتمش؛ انگار نه انگار که زیر دست و پای زائران است؛ هیچ حسی نداشت جز شوق وصل.

کمتر کسی به این حالت دیده بودم: "سر به زیر انداخته بود و اشک می‌ریخت بدون کلام".

گویی از تمام تعلقاتش دل کنده و پا در حرم نهاده بود؛ هوای پرواز داشت...

خواستم به دعا التماسش کنم که دیگری پیش دستی کرد؛ خانمی به سمتش رفت و خواست که برای شفای مریضش دعا کند...

بغضش ترکید. های های صدای گریه اش طنین انداز شد.

بزم مشتاقان در روز میلاد، حالی دیگر به خود گرفت؛ اما او هنوز هم در خودش بود.

نگاه از او برنمی‌داشتم؛ دلم می‌خواست عشق بازیش را نظاره کنم.

گویی او مرهمی برای زخم‌های فروخورده می‌خواست.

خود را در سیاهی چادرش گم کرده بود تا فقط به معشوقه‌اش توجه کند و تنها از او بخواهد.

غربت مدینه را به یادم می‌آورد...

آری؛ این جا انگار مدینه‌ای دیگر است و فاطمه‌ای دیگر؛ عطر گل یاس از ضریح کریمه اهل بیت (ع) می‌تراود.

حال و هوای قم این روزها به گونه‌ای دگر است...

رواق‌های حرم فاطمه معصومه (س) بوی بهشت می‌دهند و من مبهوت این همه خوبی مانده‌ام که ما کجا و لیاقت حضور در این صحن و سرا کجا؟

گروه گروه عاشقان دلسوخته با دسته گل‌های مریم به پایوسی این دردانه عصمت می‌آیند و بر عظمت و شکوه این آستان می‌افزایند...

مرغ دلم اسیر عصمت نگین قم بود که ناگاه؛ خانمی پرچم به دست آمد کنار ضریح و صدا زد: "مسافران مشهد جا نمانند".

و آن زن که تمام وقت با کریمه اهل بیت (ع) عشق بازی کرد؛ برخاست و به دنبال قافله اش رفت؛ گویی دلش در خراسان جا مانده بود.

آری؛ او مسافری بی‌قرار از سوی مقصد عشق بود و سلام برادری منتظر را به خواهری دلسوخته رساند و بدرقه راه از خواهر ماه طلب کرد و رفت...

یا فاطمه اشفعی لنا عندالله...

=====

یادداشت: سمیه کاظمی